

### بررسی محتوایی و بلاغی مناجات نامه عبدالله انصاری و الهی نامه حسن زاده آملی

فرامرز جالالت<sup>۱</sup>، لیلا نصیری<sup>۲</sup>، سجاد نصیری<sup>۳</sup>

۱-استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل

۲-کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی آزاد اسلامی واحد اردبیل

۳-دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی تهران

#### چکیده

مناجات از نظر لغوی رازونیا کردن و نجوی کردن و راز گفتن با کسی است و ابزاری است که همه مشتاقان و محتاجان به حضرت حق، آن را دست آویز خود قرار می دهند. پژوهش حاضر درباره مقایسه ی محتوایی و بلاغی مناجات نامه عبدالله انصاری و الهی نامه حسن زاده آملی صورت گرفت. هدف از این پژوهش تعیین تشابهات و تفاوت های مناجات های عبدالله انصاری عارف قرن پنجم و حسن زاده آملی عارف معاصر بود. نتیجه ای که از انجام این پژوهش به دست آمد این بود که محتوای مناجات های دو عارف، غیر از یک مورد کاملاً شبیه به هم بودند اما به لحاظ بلاغی مناجات نامه عبدالله انصاری ادبی تر از الهی نامه حسن زاده آملی بود. اهمیت عمده این پژوهش آشنایی با زبان و نحوه رازونیا دو عارف دل سوخته از دو دوره متفاوت (قرن ۵ و معاصر) بود.

**کلید واژه ها:** الهی نامه، حسن زاده آملی، عبدالله انصاری، محتوا، مناجات نامه.

### مقدمه :

(وَإِذْ كَرَّرْنَا فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ لَا تَكُن مِنَ الْغَافِلِينَ) (اعراف، آیه ۲۰۵)

"خدای خود را با تضرع و پنهانی و بی آنکه آواز برکشی در دل خود در بامداد و شامگاه یاد کن و از غافلان مباش" یاد خدا در همه حال و در هر بامداد و شامگاه مایه بیداری دل ها و کنار رفتن ابرهای تاریک غفلت از دل آدمی است. راز و نیاز با حق همچون باران های بهاری است که گلهای بیداری، روشن بینی و نیات نیک و اعمال پسندیده را در وجود آدمی می رویاند.

دعا و مناجات کشش بنده نیازمند و ناتوان است به سوی "معبود" بی نهایت ودانا و توانا. خداوند مهربان خود به بندگان می فرماید که: (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ) "بخوانید مرا، اجابت کنم شمارا".

دعا و مناجات از دیرباز در آثار شاعران و سخنوران وجود داشته است اما در بین آنها مناجات هایی می توان یافت که از حد یک مناجات شخصی ساده و معمولی بالاتر رفته و دارای اسرار و معانی بلندی اند که از روح بزرگ و قوی تری برخاسته اند از این نمونه هایکی مناجات نامه عارف بزرگ قرن پنجم عبدالله انصاری و دیگری الهی نامه حسن زاده آملی است.

مناجات نامه عبدالله انصاری به درستی زبان حال آدمی و توصیف خدا و رازهای ارتباطی میان این دواست که با ظرافت و مهارتی تمام از سوی عارفی آگاه و دل سوخته به خوبی بیان شده است. خواجه عبدالله بابره گیری از صناعات ادبی گوناگون از جمله سجع پرداز و جناس و تلمیح و تشبیه و کنایه و... و استفاده از عرفان اثری ماندگار در زمینه مناجات نامه نویسی به یادگار گذاشته است..

علامه حسن زاده آملی نیز با توجه به متون قدما مناجات نوشته اند ولی بین مناجات های ایشان و متون کهن که مورد استفاده شان بوده است تفاوت های زیادی وجود دارد.

در این پژوهش سعی شده است که تفاوت ها و شباهت های دو اثر از نظر محتوایی و بلاغی ذکر شود.

### مناجات در لغت و اصطلاح:

مناجات در لغت یعنی راز گفتن با کسی، راز و نیاز کردن، نجوی کردن است و در اصطلاح تصوف، مناجات عبارت است از مخاطبت اسرار در مقام صفای اذکار. (دهخدا، ۱۳۳۴)

دعا:

دُعابه ضم دال در لغت به معنی خواندن کسی را و حاجت خواستن و مدح و ثنا و نیایش و امثال آن آمده است و در عرف علمای کلام انشائی است که دل بر طلب باشد با خضوع و آن را سؤال نیز نامند.

"قال الله تعالى: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ". و انس گوید پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت: دعا مغز عبادت است. گفته اند؛ دعا کلید حاجت است و دندان های او لقمه حلال و نیز گفته اند: فایده دعا اظهار نیاز است پیش خدای عزوجل و الا خدای تعالی آنچه خواهد کند. و گفته اند: دعای عام به گفتار بود و دعای زاهدان به افعال و دعای عارفان به احوال. و گفته اند: بهترین دعاها آن است که از اندوهی خیزد. و گفته اند: زبان

میریدان گشاده بود به دعاوزبان محققان از آن بسته بود و گفته اند: دعا نردبان گناهکاران است و گفته اند: دعا زبان آرزو بود. (گوهرین، ۱۳۸۰)

## بررسی محتوایی مناجات نامه انصاری و الهی نامه حسن زاده آملی:

### ۱- توجه فراوان به نفس واحوال نفسانی و مراقبت از احوال نفسانی:

نفس: جان، روح، روان؛ قوه ای است که بدان جسم زنده، زنده است.

نفس جوهری است مجرد متعلق به تعلق تدبیر و تصرف و او جسم و جسمانی نیست و این مذهب بیشتر محققان از حکما و متکلمان است. (دهخدا، ۱۳۳۴)

جابر بن عبدالله گوید که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بیشترین چیزی که بر امت بترسم متابعت هواست و در درازی امل. اما متابعت هوا مرد را از راه حق بیفکند و درازی امل آخرت را فراموش کند. (قشیری، ۱۳۴۵)

جنید گوید: نفس به بدی فرماینده است، به هلاک خواند و یاری دشمنان کند، متابع هوی بود، به همه بدی متهم بود. (همان)

در قرآن کریم نفس با سه حالت بیان شده است. "نفس اماره"، "نفس لوامه" و "نفس مطمئنه" در سوره یوسف آمده که وقتی زلیخا همسر عزیز مصر به میل نفس خود، یوسف را به خود دعوت می کند یوسف می گوید به خدا پناه می برم و به زلیخا جواب رد می دهد و به عزیز مصر می گوید که به او خیانت نکرده است: (وَمَا أْبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اَلَا مَرَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ) (یوسف، آیه ۵۳)

"و نفس خویش را از عیب و تقصیر میرا می دانم زیرا نفس اماره بسیار وادار کننده به بدی است که خدای من بسیار آمرزنده و مهربان است."

نفس لوامه: از این حالت نفس در قرآن با عنوان نفس پرحسرت و ملامت یاد شده است.

(وَلَا اَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللُّوَامَةِ) (قیامت، آیه ۲)

"و قسم به نفس ملامت گر"

نفس مطمئنه: عالی ترین مرتبه نفس، نفس مطمئنه است. (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي) (فجر، آیه ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰)

"ای نفس مطمئن (بیاد خدا) باز آی به سوی خدایت که خشنود و خشنود شده ای در صف بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو"

الهی! از بود خود چه دیدم مگر بلا و عنا؟ و از بود تو همه عطاست و وفا (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی! گرگ و پلنگ را رام توان کرد، با نفس سرکش چه باید کرد؟ (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۲- شیطان شناسی و گریز از او:

شیطان: یکی از فرشتگان مقرب خدا بود هنگامی که خداوند آدم را آفرید به ملائکه دستور داد تا بر او سجده کنند همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس.

ابلیس به سبب نافرمانی مطرود شد و کینه آدم را در دل گرفت و او را فریفت تا گندم یعنی میوه ممنوعه را که خداوند آدم و حوا را از خوردن آن بر حذر داشته بود بخوردند و خداوند به سبب این نافرمانی بر آدم و حوا خشم گرفت و آنان را از بهشت بیرون انداخت. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۶۷)

چون شیطان دشمن قسم خورده انسان است بنابراین این دو عارف از شیطان گریزانند.  
الهی! بنده را از سه آفت نگاهدار

از وسوسه شیطانی، از هوای نفسانی و از غرور نادانی. (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی! درباره انبیای فرمودی: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ)، حسنِ پرتوقع می خواهد که نشانه تیرهای شیاطین زمانه نشود. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۳- خودشناسی مقدمه خداشناسی

امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ." (هرکس خود را بشناسد، پروردگارش را می شناسد.)

خودشناسی را، که مقدمه خداشناسی است، می توان از جهات گوناگونی مورد تأمل قرار داد:  
از آنجا که فطرت آدمی با معرفت خدا عجین است، دعوت به خودشناسی در واقع دعوت به خداشناسی و ارتباط با خداست. بنابراین خودشناسی، مقدمه محبت و معرفت به خداست.

وجود انسان، وجودی وابسته و ممکن الوجود است و چنین موجودی نمی تواند، آفریننده خود باشد. بنابراین، هنگامی که آدمی به خودشناسی می پردازد، وابستگی خود را به خدا احساس می کند.

اگر انسان ساختار پیچیده خود را مورد تأمل قرار دهد، به ناظمی حکیم و علیم که چنین ساختاری را پدید آورده است، آگاه می گردد. (سبحانی، ۱۳۸۶: ۲۶)

این دو عارف بزرگ به ناتوانی خود در شناخت خدا اعتراف می کنند چرا که خود را نشناخته اند و معتقدند که تا خود را نشناسند خدا را نخواهند شناخت و خودشناسی را مقدمه و لازمه خداشناسی می دانند.

الهی! تو را که داند؟ که تو را "تو" دانی! تو را نداند کس، تو را تو دانی بس! (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی! عارفان گویند "عَرَفْنِي نَفْسِكَ" این جاهل گوید "عَرَفْنِي نَفْسِي". (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۴- اعتراف به نادانی خود:

زمانی انسان به درجه ای از علم نائل می شود که یقین می کند نادان است. خداوند نیز در قرآن کریم به نادانی انسان اشاره فرموده است.

در آیه شریفه آمده: "أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" (احزاب، آیه ۷۲)

"ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم عرض امانت کردیم همه از تحمل آن امتناع ورزیده و اندیشه کردند تا انسان (ناتوان) بپذیرفت و انسان هم (در اداء امانت) بسیار ستمکار و نادان بود."

خداوند! تو ما را جاهل خواندی، از جاهل جز جفا چه آید؟ (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی، ضعیف ظلوم و جهول کجا و واحد قهار کجا (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۵- توجه به زهد و دوری از ارباب دنیا

زهد: زهد در لغت به معنی روی گردانیدن از چیزی.

مراد از زهد صرف رغبت است از متاع دنیا و اعراض قلب از اعراض آن (کاشانی، ۱۳۸۶)

گروهی گویند زهد اندر حرام بود، زیرا که حلال مباح است از قبل حق؛ چون ایزد تعالی بر بنده نعمت کند به مال حلال و او به شکر آن قیام نماید، دست برداشتن از آن به اختیار، مقلّم ندارند بر نگاهداشتن آن به حق

ادب آن؛ گروهی گفته اند زهد اندر حرام واجب بود و اندر حلال فضیلت. (قشیری، ۱۳۴۵)

و گروهی گفته اند: نباید که بنده ترک حلال بگوید به تکلف، و زیادتى نجوید در آنچه بدان محتاج نیست و گوش با قسمت دارد؛ اگر مال حلالش دهند شکر گوید و اگر وی را بر حد کفاف بدارند، اندر طلب زیادت تکلف نکند و نیکوترین، خداوند درویشی را صبر بود و خداوند مال را شکر اولی تربود. (همان)

در صد میدان خواجه عبدالله انصاری میدان سیزدهم زهد است که می گوید زهد در سه چیز است: در دنیا، در خلق، در خود. نشان زهد در دنیا سه چیز است: یاد مرگ، قناعت به قوت، صحبت با درویشان. (سجادی

۱۳۸۹،

الهی! اگر از دنیا مرا نصیبی است، به بیگانگان دادم.

و اگر از عقبی مرا ذخیره ئی است، به مومنان دادم.

در دنیا مرا یاد تو بس و در عقبی مرا دیدار تو بس.

دنیا و عقبی دو متاعند بهایی و دیدار نقدی ست عطایی. (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی بسیار کسانی دعوی بندگی کرده اند و دم از ترک دنیا زده اند، تا دنیا بدیشان روی آورد، جزوی همه را پشت پا زده اند. این بنده در معرض امتحان درنیامده شرمسار است، به حق خودت «بُئِی قَلْبِی عَلٰی دِیْنِکَ»

(حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۶- وجود سوز درونی در گفتار:

الهی! همگان در فراق می سوزند و محب در دیدار! چون دوست دیده ور گشت

محب را با صبر چه کار. (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی! دلی همدم با آه و انین است، و دلی همچون تنور آتشین است و دلی چون کوره آهنگران است و دلی چون قله آتشفشان است، وای بر حسن اگر دلش افسرده و سرد باشد و پابند به مبرز و مطبخ. (حسن زاده،

۱۳۸۷)

### ۷- توبه از عبادت:

"حقیقت توبه در لغت بازگشتن بود و توبه اندر شرع بازگشتن بود از نکوهیده ها باز آنچه پسندیده است،

و گفته اند شرط توبه تا درست آید سه چیز است: پشیمانی بر آنچه رفته باشد از مخالفت، و دست برداشتن زگت

اندر حال، و تبت کردن که نیز باز آن معصیت نگردد... " (سجادی، ۱۳۸۹)

توبه راسه درجه است: اول توبه عوام که از کبایر بازگردند و از محرمات دور شوند. دوم درجه از توبه احوال خواص است که از صغایر توبه کنند که صغایر را در حق خواص همچندان آفت است که کبایر را در حق عوام. و مرتبه سوم صفت انبیا و اولیاست که چنین گفته اند حَسَنَاتُ الْاِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُفْرَبِينَ (گوهرین، ۱۳۶۸) به عبارت دیگر توبه از نظر عرفا درجاتی دارد: توبه از گناه، توبه از غفلت و توبه از عبادت. که بالاترین درجه توبه همین توبه از عبادت است که این توبه عارفان است.

عرفا زمانی به این حالت می رسند که فکرمی کنند عبادت‌هایشان کیفیت خوب و خاصی نداشته و در شأن خداوند نبوده به همین دلیل از عبادت‌های خود توبه می کنند. (سجادی، ۱۳۸۹)

الهی از نماز و روزه ام توبه کردم، به حق اهل نماز و روزه ات توبه این نا اهل را بپذیر.

الهی! توبه از گناه آسان است، توفیق ده که از عبادت‌مان توبه کنیم. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۸- توسل به اهل بیت پیامبر:

الهی! حسین شیرخوارم آهنگ برخاستن می کند و از ناتوانی و بی تابی برخوردار می لرزد تا دستش را بگیرم و بایستادمش که آرام گیرد، حسن هم حسین توست و جز تو دستگیری نیست. به شیرخوار حسین دست حسن را گیر. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

الهی! حسین شیرخوار حسن را به حسن ببخش و حسن را به شیرخوار حسین. (همان)

### ۹- شکر و سپاس‌گزاری از خدا

حقیقت شکر (سخن دل بود) و اقرار دل به نعمت حق سبحانه تعالی و شکر بر سه قسم است، شکر زبان و تن و دل.

و اما شکر زبان اعتراف بود به نعمت حق سبحانه تعالی و شکر تن و ارکان مشغول کردن تن بود به موافقت فرمان و خدمت و شکر دل ملازمت بود بر نگاه داشتن حرمت و گویند شگری بود و آن شکر علما بود به زفان و شگری بود که شکر عابدان باشد به افعال و شگری بود و آن شکر عارفان است به استقامت ایشان در جمله احوال. (قشیری، ۱۳۴۵)

الهی! شکر که دولت صبرم دادی تا به مُلکت فقرم رساندی. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

خدایا! نه شناخت تو را توان. نه ثنای تو را زبان، نه دریای جلال و کبریایی تو را کران.

نه دریای جلال و کبریایی تو را کران، پس تو را مدح و ثنای چون توان؟

پس تو را مدح و ثنای چون توان؟ تو را که داند، که تو را تو دانی تو، تو را نداند کس، تو را تو دانی بس.

(انصاری، ۱۳۸۸)

### ۱۰- اعتراف به خطا و انتقاد از خود:

الهی! عمر بر باد کردم، و بر تن خود بیداد کردم.

گفتی و فرمان نکردم. درماندم و درمان نکردم.

با غم و حسرت! و بی توبتم و بی حیرتم!

در زندان محتم! بسته مشیت! (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی تو پاک آفریده ای، ما آلوده کرده ایم (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۱۱- نیاز به لطف و محبت خدا

محبت: بعد از مراقبه و قرب که اولین و دومین حالات صوفیه اند، محبت سومین حال از حالات صوفیه می باشد که در نظر آنان بسیار مهم و قابل توجه است. محبت به زبان علما ارادت بود و مراد قوم به محبت ارادت نیست زیرا که ارادت به قدیم تعلق نگیرد، الا آنکه حمل کنند بر ارادت تقرب بدو-جل جلاله- و تعظیم او را...

اما محبت حق تعالی بنده را ارادت نعمتی بود مخصوص بر او، چنانکه رحمت وی ارادت انعام بود، پس رحمت خاص تر بود از ارادت، و محبت خاص تر بود از رحمت. (قشیری، ۱۳۴۵)

الهی! در دل های ما جز تخم محبت مکار! و بر جان های ما جز باران رحمت مبار. (انصاری، ۱۳۸۸)  
الهی! حسین شیرخوارم آهنگ بر خاستن می کند و از ناتوانی و بی تابی برخوردار می لرزد تا دستش را بگیرم و بایستادمش که آرام گیرد، حسن هم حسین توست و جز تو دستگیری نیست. به شیرخوار حسین دست حسن را گیر. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۱۲- طلب فقر

فقر در نظر صوفیه از مقامات مهم و قابل توجه به شمار می رود و عبارت است از نیازمندی به باری تعالی و بی نیازی از غیر او. (سجادی، ۱۳۸۹)

در آیه شریفه آمده است: "يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ" (فاطر، آیه ۱۵)  
در کتب صوفیه و عرفا حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده به این ترتیب: "الْفَقْرُ فَخْرِي" و "الْفَقْرُ فَخْرِي وَبِهِ أَفْتَحِرُ" (سجادی، ۱۳۸۹)

الهی! هر چند که از بدسزای خویش به دردم، لکن از مفلس نوازی تو شادم. (انصاری، ۱۳۸۸)  
الهی شکر تو که دولت صبرم دادی تا به ملکت فقرم رساندی. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### بررسی دواثر از نظر بلاغی (بدیع و بیان)

#### ۱- سجع:

سجع آن است که کلمات آخر قرینه ها، در وزن یا حرف روی یا هر دو موافق باشند و سجع بر سه قسم است. متوازی، متوازن، مطرف. (همایی، ۱۳۷۱)

الهی! از بود خود چه دیدم مگر بلا و عنا؟ و از بود تو همه عطاست و وفا! ای به بر پیدا و به کرم هویدا. (انصاری، ۱۳۸۸)  
بلا و عنا، عطا و وفا: سجع متوازی

پیدا و هویدا: سجع مطرف

الهی! چگونه خاموش باشم که دل در جوش و خروش است و چگونه سخن گویم که خرد مدهوش و بیهوش است. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

جوش، خروش: سجع مطرف

مدهوش، بیهوش: سجع متوازی

الهی! انسان ضعیف کجا و حمل قول ثقیل کجا (همان)

ضعیف، ثقیل: سجع متوازن

## ۲- جناس

جناس آن است که گوینده یا نویسنده در سخن خود کلمات هم جنس بیاورد که در ظاهر شبیه و در معنی مختلف باشند. (همایی، ۱۳۷۱)

جناس مضارع: آن است که دو رکن جناس در حرف اول یا وسط مختلف باشند. (همایی، ۱۳۷۱)

من چه دانستم که مزدور در آرزوی حور و قصور است

و عارف در بحر عیان، غرقه نور است. (انصاری، ۱۳۸۸)

حور، نور: جناس مضارع

الهی از پای تا فرقم در نور تو غرقم. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

فرق، غرق: جناس مضارع

جناس اشتقاق: آن است که در نظم و نثر الفاظی را بیاورند که حروف آنها متجانس و به یکدیگر شبیه باشد، خواه از یک

ریشه مشتق شده باشند، مانند کلمات رسول، رسیل، رسایل، یا از یک ریشه نباشند اما حروف آنها چندان نزدیک به یکدیگر

باشد که در ظاهر توهم اشتقاق شود از قبیل الفاظ آستان، آستین. قسم دوم را شبه اشتقاق نیز می گویند. (همایی، ۱۳۷۱)

الهی چون وجود تو پیش از طلب و طالب است، طالب از آن در طلب است که بی قراری بر او غالب است. (انصاری، ۱۳۸۸)

طلب و طالب: جناس اشتقاق

الهی انور برهانم داده ای، نارو جدانم هم بده. (همان)

نور، نار: جناس شبه اشتقاق

الهی چگونه ما را مراقبت نباشد، که تو رقیبی، و چگونه ما را محاسبت نبود، که تو حسیی. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

مراقبت، رقیب: جناس اشتقاق

محاسبت، حسیب: جناس اشتقاق

جناس خط یا مصحف: آن است که ارکان جناس در کتابت یکی و در تلفظ و نقطه گذاری مختلف باشند. (همایی، ۱۳۷۱)

الهی! تو غیب بودی و من عیب بودم

تو از غیب جدا شدی و من از عیب. (انصاری، ۱۳۸۸)

غیب، عیب: جناس خط یا مصحف

الهی! جهان زندان زندان است و جهانیان بهشت آنان، مارا با زندان بدار. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

زندان، زندان: جناس خط یا مصحف

جناس مرکب: آن است که یکی از دو رکن جناس، بسیط یا در حکم بسیط و دیگری مرکب باشد. (همایی، ۱۳۷۱)

الهی! دهن آلوده را با کتابت چه کار که (لا یَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) وای بر آن مرشدی که دهنش پلید است چه آن نارشید

خود شیطان مرید است. اگر در آشکار بایزید است در پنهان با یزید است. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

بایزید، با یزید: جناس مرکب



جناس تام: آن است که الفاظ متجانس درگفتن و نوشتن حروف و حرکات یکی و فقط در معنی مختلف باشند. (همایی، ۱۳۷۱)

الهی احسن که بدین اندازه حسن است، حسن آفرین چون باشد. (همان)  
حسن، حسن: جناس تام حسن اول: نام نویسنده و حسن دوم: نیکو، خوب

جناس قلب: قلب در لغت به معنی واژگونه کردن است و در فن بدیع آوردن الفظی است که حروف آنها مقلوب یکدیگر باشد. (همایی، ۱۳۷۱)

الهی ذلت ولذت قریب هم بلکه قرین همنند. (حسن زاده، ۱۳۸۷)  
ذلت ولذت: جناس قلب

### ۳- تلمیح

یعنی به گوشه چشم اشاره کردن؛ و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند. (همایی، ۱۳۷۱: ۳۲۸)

الهی! اگر کار نه از خدمت خاستی، پسر عمران به طلب آرنی، کی برخاستی (انصاری، ۱۳۸۸)  
پسر عمران: موسی صاحب شریعت و فاتح و منجی ملت یهود است که بین قرون ۱۳ تا ۱۵ پیش از میلاد ظهور کرده است. (خزائلی، ۱۳۸۰)

حضرت موسی در کوه طور (در صحرای سینا) خداوند را مناجات می کرد روزی به خداوند گفت خود را به من بنما لیکن خطاب آمد که هرگز مرا نخواهی دید سپس خداوند بر کوه تجلی فرمود لیکن کوه تاب نیاورد و پاره پاره شد و موسی مدهوش به زمین افتاد. (شمیسا، ۱۳۷۵)

"وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ نَنْظُرُكَ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ" (اعراف، آیه ۱۴۳)  
الهی اگر گویم سگ کوی توام از روی سگ اصحاب کهف شرمنده ام. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

اصحاب کهف چندتن از اهالی یونان بودند که در زمان دقیانوس که کافر و بت پرست بود و به روایتی دعوی خدایی داشت به خدا پرستی گراییدند و از بیم او شبانه از شهر گریختند در راه شبان دقیانوس با سگ خود به ایشان پیوست و چون خواستند سگ را بازگردانند به سخن درآمد و گفت من نیز در طلب آنم که شما می طلبید از این رو سگ را نیز باخود بردند و به غاری در حومه شهر داخل شدند و خفتند. (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۲۷)

### ۴- تضاد

بین معنی دو یا چند لفظ تناسب تضاد (تناسب منفی) باشد، یعنی کلمات از نظر معنی، عکس و ضد هم باشند. (شمیسا، ۱۳۶۸)

الهی، همگان در فراق می سوزند و محب در دیدار. (انصاری، ۱۳۸۸)  
فراق، دیدار: تضاد

الهی! همه گویند که بعد، سوز و گداز آورد، حسن را به قرب سوز و گداز ده. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

بعد، قرب: تضاد

### ۵- تشخیص

جانمند انگاری، شخصیت بخشی و جان بخشی به اشیاء و موجودات بی جان.

الهی! اگر دل گوید چرا؟ گویم امر را سرافکنده ام

و اگر خرد گوید چرا؟ جواب دهم که من بنده ام (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی! از روی آفتاب و ماه و ستارگان شرمنده ام،

از انس و جان شرمنده ام، حتی از روی شیطان شرمنده ام،

که همه در کار خود استوارند و این سست عهد، ناپایدار (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۶- استفاده از آیات واحادیث

الهی! اگر عبدالله رانمی نگری خودرامی نگر!

آبروی عبدالله پیش دشمن مبر!

امانت عرضه کردی بگریخت کوه!

چون است که امانت بهره من آید تجلی بهره کوه! (انصاری، ۱۳۸۸)

"إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" (احزاب، آیه ۷۲)

"فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا" (اعراف، آیه ۱۴۳)

الهی این روزگار طوفانی تر از طوفان نوح است و قرآن کشتی نجات. خوشابه حال اصحاب السفینه! (حسن زاده ۱۳۸۷)

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ (شمیسا، ۱۳۷۵)

### ۷- تشبیه

تشبیه مانند کردن چیزی است به چیزی، مشروط بر این که آن ماندگی مبتنی بر کذب باشد نه صدق، یعنی ادعائی باشد نه

حقیقی. (شمیسا، ۱۳۸۷)

الهی! عنایت تو کوه است و فضل تو دریاست.

کوه کی فرسود و دریا کی کاست (انصاری، ۱۳۸۸)

الهی! این روزگار، طوفانیر از طوفان نوح است و قرآن کشتی نجات، خوشا به حال اصحاب السفینه. (حسن زاده، ۱۳۸۷)

### ۸- کنایه

ذکر جمله یا ترکیبی است که به جای معنی ظاهری، مراد یکی از لوازم معنی آن است. به الفاظ و معنای ظاهری، مکنی

به و به معنای مقصود مکنی عنه می گویند. مثلاً از جمله «در خانه اش باز است» مراد این است که او بخشنده است.

(شمیسا، ۱۳۸۷)

الهی! نسیمی دمید از باغ دوستی، دل را فدا کردیم

بویی یافتیم از خزانه دوستی، به پادشاهی بر سر عالم ندا کردیم. برقی تافت از مشرق حقیقت،

آب و گل کم انگاشتیم. (انصاری، ۱۳۸۸)

آب و گل کم انگاشتن: کم انگاشتن کم دیدن: خود را حقیر شمردن تواضع کردن (انوری، ۱۳۸۳)  
الهی! شنیدم که فرمودی: چه کنم با مثنی خاک مگر بیامرم. (حسن زاده، ۱۳۸۷)  
مثنی خاک: کنایه از بنده، کوچک، حقیر (عفیفی، ۱۳۷۲)

### ۹- مجاز:

استعمال لفظ است در غیر معنی اصلی (همایی، ۱۳۷۱)

الهی! در سر گریستی دارم دراز!

ندانم که از حسرت کریم یا از ناز! (انصاری، ۱۳۸۸)

سر: مجاز ذکر کل واراده جزء

در سر گریستی دارم دراز، مراد جزئی از سراسر است.

الهی! از خاک چه آید، مگر خطا!

وازع گت چه زاید، مگر جفا!

واز کریم چه آید، جز وفا! (همان)

خاک: مجاز از انسان به علاقه مکان و مایکون چون آفرینش انسان از خاک است، و بعد از مرگ نیز دوباره خاک می شود.

### نتیجه گیری:

در مقایسه مناجات نامه عبدالله انصاری والهی نامه حسن زاده آملی تشابهات و تفاوت های متعددی به دست آمد که در ذیل به آنها اشاره می شود:

### تشابهات محتوایی:

هر دو عارف (عبدالله انصاری و حسن زاده آملی) توجه بسیاری به خودشناسی دارند، از شیطان گریزانند و از خدا می - خواهند که آنها را از وسوسه شیطان نگاه دارد. به نادانی و ناتوانی خود در برابر عالم و قادر مطلق اعتراف می کنند. دنیا را مزرعه آخرت می دانند، خودشناسی را لازمه خداشناسی می دانند، نوعی سوز خاص در مناجات هایشان است هر دو عارف اظهار نیاز و بندگی به درگاه بی نیاز مطلق کرده و فقر و نیازمندی به خدا را طلب می کنند.

### تفاوت های محتوایی:

یک تفاوت اساسی در محتوای این دو اثر وجود دارد.

اینکه از آنجا که حسن زاده آملی شیعه است و عبدالله انصاری سنی و حنبلی مذهب، حسن زاده در مناجات های خود به اهل بیت پیامبر اشاره کرده و توسل جسته است ولی در مناجات نامه عبدالله چنین اشاراتی به اهل بیت نشده است.

### تشابهات بلاغی:

عبدالله انصاری و حسن زاده آملی در مناجات های خود از آرایه های بدیعی و بیانی متعددی استفاده کرده اند از جمله: سجع، جناس، تلمیح، تضاد، تشخیص، تشبیه، کنایه، مجاز و همچنین از آیات و احادیث فراوانی در مناجات های خود استفاده کرده اند.

### تفاوت های بلاغی:

کیفیت سجع پردازی و پرداختن جناس در این دو اثر متفاوت است معمولاً عبدالله انصاری شیوه های مختلفی را در این زمینه به کار گرفته است و بر حسن زاده آملی برتری دارد.

عبدالله انصاری از هر سه نوع سجع به طور گسترده ای در مناجاتهای خود استفاده کرده است و همچنین انواع گوناگون جناس را از قبیل جناس مضارع، مرکب، تام، اشتقاق، شبه اشتقاق و... را در مناجاتهای خود آورده است.

مناجات نامه عبدالله انصاری به نظم بیشتر نزدیکتر است تا الهی نامه حسن زاده آملی.

عبدالله انصاری تلمیحات و کنایات و تشبیهات زیبا و زیادی در مناجات های خود آورده است که این موارد در الهی نامه حسن زاده آملی به مراتب کمتر از مناجات نامه عبدالله انصاری است.

نتیجه ای که در پایان این پژوهش حاصل شد این بود که محتوای هر دو کتاب (مناجات نامه عبدالله انصاری و الهی نامه حسن زاده آملی) عارفانه و عاشقانه و تقریباً نزدیک به هم بود و در هر دو اثر از آرایه های بدیعی و بیانی استفاده شده بود اما مناجات نامه عبدالله انصاری در حالت کلی ادبی تر، عارفانه تر و عاشقانه تر از الهی نامه حسن زاده آملی بود.

### منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- انصاری، عبدالله، ۱۳۸۸، مناجات نامه، به کوشش کاظم عابدینی مطلق، قم، انتشارات آل طه، چاپ اول.
- ۳- انوری، حسن، ۱۳۸۳، فرهنگ کنایات سخن، تهران، انتشارات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، جلد دوم
- ۴- حسن زاده آملی، حسن، ۱۳۸۷، الهی نامه، قم، بوستان کتاب، چاپ سی ام.
- ۵- خزائی، محمد، ۱۳۸۰، اعلام قرآن، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، (۱۲۵۸-۱۳۳۴)، لغت نامه، جلد (۴۵، ۲۵)، انتشارات دانشگاه تهران دانشکده ادبیات و علوم انسانی
- ۷- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۶، معارف اسلامی، نشر معارف، چاپ یازدهم.
- ۸- سجادی، سیدضیاءالدین، ۱۳۸۹، مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت) مرکز تحقیق و توسعه علوم
- ۹- شمیسا، سیروس، ۱۳۶۸، نگاهی تازه به بدیع، انتشارات فردوس، چاپ شانزدهم.
- ۱۰-.....، ۱۳۷۵، فرهنگ تلمیحات، تهران، انتشارات فردوس، چاپ پنجم.
- ۱۱-.....، ۱۳۸۷، بیان، تهران، میترا.
- ۱۲- عیفی، رحیم، ۱۳۷۲، فرهنگنامه شعری، جلد دوم، سوم، تهران، انتشارات صداوسیما جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۳- قشیری، ابوالقاسم، ۱۳۴۵، رساله قشیری، با تصحیحات بدیع الزمان فروزانفر.
- ۱۴- کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۸۶، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، جلال الدین همایی، چاپ هفتم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- ۱۵- گوهرین، سیدصادق، ۱۳۶۸، شرح اصطلاحات تصوف، انتشارات زوار، چاپ اول، جلد سوم.
- ۱۶-.....، ۱۳۸۰، شرح اصطلاحات تصوف، انتشارات زوار، چاپ اول، جلد پنجم.



۱۷- همایی، جلال الدین، ۱۳۷۱، فنون بلاغت و صناعات ادبی، مؤسسه نشرهما، چاپ هشتم.